14 داستان از زندگی امام صادق (علیه السلام)

1. تلخى گوش و شورى آب چشم

ابن ابى ليلى - كه يكى از دوستان امام جعفر صادق عليه السلام است - حكايت نمايد:  
  
روزى به همراه نعمان كوفى به محضر مبارك آن حضرت وارد شديم ، حضرت به من فرمود: اين شخص كيست ؟  
  
عرض كردم : مردى از اهالى كوفه به نام نعمان مى باشد، كه صاحب راءى و داراى نفوذ كلام است .  
  
حضرت فرمود: آيا همان كسى است كه با راءى و نظريّه خود، چيزها را با يكديگر قياس مى كند؟  
  
عرض كردم : بلى .  
  
پس حضرت به او خطاب نمود و فرمود: اى نعمان ! آيا مى توانى سرت را با ساير اعضاء بدن خود قياس نمائى ؟  
  
نعمان پاسخ داد: خير.  
  
حضرت فرمود: كار خوبى نمى كنى ، و سپس افزود: آيا مى شناسى كلمه اى را كه اوّلش كفر و آخرش ايمان باشد؟  
  
جواب گفت : خير.  
  
امام عليه السلام پرسيد: آيا نسبت به شورى آب چشم و تلخى مايع چسبناك گوش و رطوبت حلقوم و بى مزّه بودن آب دهان شناختى دارى ؟  
  
اظهار داشت : خير.  
  
ابن ابى ليلى مى گويد: من به حضور آن حضرت عرضه داشتم : فدايت شوم ، شما خود، پاسخ آن ها را براى ما بيان فرما تا بهره مند گرديم .  
  
بنابراين حضرت صادق عليه السلام در جواب فرمود: همانا خداوند متعال چشم انسان را از پيه و چربى آفريده است ؛ و چنانچه آن مايع شور مزّه ، در آن نمى بود پيه ها زود فاسد مى شد.  
  
و همچنين خاصيّت ديگر آن ، اين است كه اگر چيزى در چشم برود به وسيله شورى آب آن نابود مى شود و آسيبى به چشم نمى رسد؛ و خداوند در گوش ، تلخى قرار داد   
تا آن كه مانع از ورود حشرات و خزندگان به مغز سر انسان باشد.  
  
و بى مزّه بودن آب دهان ، موجب فهميدن مزّه اشياء خواهد بود؛ و نيز به وسيله رطوبت حلق به آسانى اخلاط سر و سينه خارج مى گردد.  
  
و امّا آن كلمه اى كه اوّلش كفر و آخرش ايمان مى باشد: جمله **((**لا إ له إ لاّ اللّه **))** است ، كه اوّل آن **((**لا اله **))** يعنى ؛ هيچ خدائى و خالقى وجود ندارد و آخرش **((**الاّ اللّه **))** است ، يعنى ؛ مگر خداى يكتا و بى همتا.(1)

1. يك جهان در يك جسم

روزى يك نفر نصرانى به محضر مبارك امام جعفرصادق عليه السلام شرفياب شد و پيرامون تشكيلات و خصوصيّات بدن انسان سؤ ال هائى را مطرح كرد؟  
  
امام جعفر صادق عليه السلام در جواب او اظهار داشت :  
  
خداوند متعال بدن انسان را از دوازده قطعه تركيب كرده و آفريده است ، تمام بدن انسان داراى 246 قطعه استخوان ، و 360 رگ مى باشد.  
  
رگ ها جسم انسان را سيراب و تازه نگه مى دارند، استخوان ها جسم را پايدار و ثابت مى دارند، گوشت ها نگه دارنده استخوان ها هستند، و عصب ها پى نگه دارنده گوشت ها مى باشند.  
  
سپس امام عليه السلام افزود:  
  
خداوند دست هاى انسان را با 82 قطعه استخوان آفريده است ، كه در هر دست 41 قطعه استخوان وجود دارد و در كف دست 35 قطعه ، در مچ دو قطعه ، در بازو يك قطعه ؛ و شانه نيز داراى سه قطعه استخوان مى باشد.  
  
و همچنين هر يك از دو پا داراى 43 قطعه استخوان است ، كه 35 قطعه آن در قدم و دو قطعه در مچ و ساق پا؛ و يك قطعه در ران .  
  
و نشيمن گاه نيز داراى دو قطعه استخوان مى باشد.  
  
و در كمر انسان 18 قطعه استخوان مهره وجود دارد.  
  
و در هر يك از دو طرف پهلو، 9 دنده استخوان است ، كه دو طرف 18 عدد مى باشد.  
  
و در گردن هشت قطعه استخوان مختلف هست .  
  
و در سر تعداد 36 قطعه استخوان وجود دارد.  
  
و در دهان 28 عدد تا 32 قطعه استخوان غير از فكّ پائين و بالا، موجود است .  
  
و معمولا انسان ها تا سنين بيست سالگى ، 28 عدد دندان دارند؛ ولى از سنين 20 سالگى به بعد تعداد چهار دندان ديگر كه به نام دندان هاى عقل معروف است ، روئيده مى شود.(2)

1. مرثيّه شاعر و اهميّت گريه

يكى از اصحاب نزديك امام جعفر صادق عليه السلام به نام زيد شحّام حكايت كند:  
  
روزى به همراه عدّه اى در محضر پربركت آن حضرت بوديم ، يكى از شعراء به نام جعفر بن عفّان وارد شد و حضرت او را نزد خود فرا خواند و كنار خود نشانيد و فرمود: اى جعفر! شنيده ام كه درباره جدّم ، حسين عليه السلام شعر گفته اى ؟  
  
جعفر شاعر پاسخ داد: بلى ، فدايت گردم .  
  
حضرت فرمود: چند بيتى از آن اشعار را برايم بخوان .  
  
همين كه جعفر مشغول خواندن اشعار در رثاى امام حسين عليه السلام شد، امام صادق عليه السلام به قدرى گريست كه تمام محاسن شريفش خيس ‍ گرديد؛ و تمام اهل منزل نيز گريه اى بسيار كردند.  
  
سپس حضرت فرمود: به خدا قسم ، ملائكه مقرّب الهى در اين مجلس ‍ حضور دارند و همانند ما مرثيّه جدّم حسين عليه السلام را مى شنوند؛ و بر مصيبت آن بزگوار مى گريند.  
  
آن گاه خطاب به جعفر بن عفّان نمود و اظهار داشت : خداوند تو را به جهت آن كه بر مصائب حسين سلام اللّه عليه ، مرثيّه سرائى مى كنى اهل بهشت قرار داد و گناهان تو را نيز مورد مغفرت و آمرزش خود قرار داد.  
  
بعد از آن ، امام عليه السلام فرمود: آيا مايل هستى بيش از اين درباره فضيلت مرثيّه خوانى و گريه براى جدّم ، حسين عليه السلام ، برايت بگويم ؟  
  
جعفر بن عفّان شاعر گفت : بلى ، اى سرورم .  
  
حضرت فرمود: هركس درباره حسين عليه السلام شعرى بگويد و بگريد و ديگران را نيز بگرياند، خداوند او را مى آمرزد و اهل بهشت قرارش ‍ مى دهد.(3)

1. كِشتى در درياى شيرين و سفيد

ابو جعفر طبرى به نقل از داود رقّى حكايت كند:  
  
روزى وارد شهر مدينه شدم و منزل امام جعفر صادق عليه السلام رفتم به حضرتش سلام كرده و با حالت گريه نشستم ، حضرت فرمود: چرا گريان هستى ؟  
  
عرض كردم : اى پسر رسول خدا! عدّه اى به ما زخم زبان مى زنند و مى گويند: شما شيعه ها هيچ برترى بر ما نداريد و با ديگران يكسان مى باشيد.  
  
حضرت فرمود: آن ها از رحمت خدا محروم هستند و دروغ گو مى باشند.  
  
سپس امام عليه السلام از جاى خود برخاست و پاى مبارك خود را بر زمين سائيد و اظهار نمود: به قدرت و اذن خداوند تبارك و تعالى ايجاد شو، پس ‍ ناگهان يك كشتى قرمز رنگ نمايان گرديد؛ و در وسط آن درّى سفيد رنگ و بر بالاى كشتى پرچمى سبز وجود داشت كه روى آن نوشته بود:  
  
((لا إ له إ لاّ اللّه ، محمّد رسول اللّه ، علىّ ولىّ اللّه ، يقتل القائم الا عداء، و يبعث المؤ منون ، ينصره اللّه )) يعنى ؛ نيست خدائى جز خداى يكتا، محمّد رسول خدا، علىّ ولى خداست ، قائم آل محمّد عليهم السلام دشمنان را هلاك و نابود مى گرداند و خداوند او را به وسيله ملائكه يارى مى نمايد.  
  
در همين بين متوجه شدم كه چهار صندلى درون كشتى وجود دارد، كه از انواع جواهرات ساخته شده بود، پس امام صادق عليه السلام روى يكى از صندلى ها نشست و دو فرزندش حضرت موسى كاظم و اسماعيل را كنار خود نشانيد؛ و به من فرمود: تو هم بنشين . چون همگى روى صندلى ها نشستيم ؛ به كشتى خطاب كرد و فرمود: به امر خداوند متعال حركت كن .  
  
پس كشتى در ميان آب دريائى كه از شير سفيدتر و از عسل شيرين تر بود، حركت كرد تا رسيديم به سلسله كوه هائى كه از دُرّ و ياقوت بود؛ و سپس به جزيره اى برخورديم كه وسط آن چندين قبّه و گنبد سفيد وجود داشت و ملائكه الهى در آن جا تجمّع كرده بودند.  
  
هنگامى كه نزديك آن ها رسيديم با صداى بلند گفتند: ياابن رسول الّله ! خوش آمدى .  
  
بعد از آن ، حضرت فرمود: اين گنبدها و قبّه ها مربوط به آل محمّد، از ذريّه حضرت رسول صلوات الّله عليهم است ، كه هر زمان يكى از آن ها رحلت نمايد، وارد يكى از اين ساختمان ها خواهد شد تا مدّت زمانى را كه خداوند متعال تعيين و در قرآن بيان نموده است :  
  
ثمّرددنالكم الكرّة عليهم واءمددناكم با موال وبنين وجعلناكم اءكثرنفيرا(4) يعنى ؛ شما اهل بيت رسالت را مرتبه اى ديگر به عالم دنيا باز مى گردانيم ... .  
  
و بعد از آن ، دست مبارك خود را درون آب دريا كرد و مقدارى درّ و ياقوت بيرون آورد و به من فرمود: اى داود! چنانچه طالب دنيا هستى اين جواهرات را بگير.  
  
عرضه داشتم : ياابن رسول الله ! من به دنيا رغبت و علاقه اى ندارم ، پس ‍ آن ها را به دريا ريخت و سپس مقدارى از شن هاى كف دريا را بيرون آورد كه از مُشك و عَنبر خوشبوتر بود؛ و چون همگى ، آن را استشمام كرديم به دريا ريخت ؛ و بعد از آن فرمود: برخيزيد تا به اميرالمؤ منين علىّ بن ابى طالب ، ابو محمّد حسن بن على ، ابو عبدالله حسين بن علىّ، ابو محمّد علىّ بن الحسين و ابو جعفر محمّد ابن علىّ سلام كنيم .  
  
پس به امر حضرت برخاستيم و حركت كرديم تا به گنبدى در ميان گنبدها رسيديم و حضرت پرده اى را كه آويزان بود بلند نمود پس اميرالمؤ منين امام علىّ عليه السلام را مشاهده كرديم كه در آنجا نشسته بود، بر حضرتش سلام كرديم .  
  
سپس وارد قبّه اى ديگر شديم و امام حسن مجتبى عليه السلام را ديديم و سلام كرديم ، تا پنج گنبد و قبّه رفتيم و در هر يك امامى حضور داشت تا آخر، كه امام محمّد باقر عليه السلام بود و بر يكايك ايشان سلام كرديم .  
  
بعد از آن ، حضرت صادق آل محمّد صلوات اللّه عليهم فرمود: به سمت راست جزيره نگاه كنيد، همين كه نظر كرديم چند قبّه ديگر را ديديم كه بدون پرده بود، پس عرضه داشتم : ياابن رسول الله ! چطور اين قبّه ها بدون پرده است ؟!  
  
در پاسخ اظهار نمود: اين ها براى من و ديگر امامان بعد از من خواهد بود؛ و سپس فرمود: به ميان جزيره توجّه نمائيد؛ و چون دقّت كرديم گنبدى رفيع و بلندتر از ديگر قبّه ها را ديديم كه وسط آن تختى قرار داشت .  
  
بعد از آن امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: اين قبّه مخصوص قائم آل محمّد عليهم السلام است ؛ و سپس فرمود: آماده باشيد تا بازگرديم ، و كشتى را مخاطب قرار داد و فرمود: به قدرت و امر خداوند متعال حركت كن ، پس ناگهان بعد از لحظاتى در همان محلّ قرار گرفتيم .(5)

1. ميهمان خراسانى و تنور آتش

ماءمون رقّى - كه يكى از دوستان امام جعفر صادق عليه السلام است - حكايت نمايد:  
  
در منزل آن حضرت بودم ، كه شخصى به نام سهل بن حسن خراسانى وارد شد و سلام كرد و پس از آن كه نشست ، با حالت اعتراض به حضرت اظهار داشت :  
  
ياابن رسول اللّه ! شما بيش از حدّ عطوفت و مهربانى داريد، شما اهل بيت امامت و ولايت هستيد، چه چيز مانع شده است كه قيام نمى كنيد و حقّ خود را از غاصبين و ظالمين باز پس نمى گيريد، با اين كه بيش از يك صد هزار شمشير زن آماده جهاد و فداكارى در ركاب شما هستند؟!  
  
امام صادق عليه السلام فرمود: آرام باش ، خدا حقّ تو را نگه دارد و سپس به يكى از پيش خدمتان خود فرمود: تنور را آتش كن .  
  
همين كه آتش تنور روشن شد و شعله هاى آتش زبانه كشيد، امام عليه السلام به آن شخص خراسانى خطاب نمود: برخيز و برو داخل تنور آتش ‍ بنشين .  
  
سهل خراسانى گفت : اى سرور و مولايم ! مرا در آتش ، عذاب مگردان ، و مرا مورد عفو و بخشش خويش قرار بده ، خداوند شما را مورد رحمت واسعه خويش قرار دهد.  
  
در همين لحظات شخص ديگرى به نام هارون مكّى - در حالى كه كفش هاى خود را به دست گرفته بود - وارد شد و سلام كرد.  
  
حضرت امام صادق سلام اللّه عليه ، پس از جواب سلام ، به او فرمود: اى هارون ! كفش هايت را زمين بگذار و حركت كن برو درون تنور آتش و بنشين .  
  
هارون مكّى كفش هاى خود را بر زمين نهاد و بدون چون و چرا و بهانه اى ، داخل تنور رفت و در ميان شعله هاى آتش نشست .  
آن گاه امام عليه السلام با سهل خراسانى مشغول مذاكره و صحبت شد و پيرامون وضعيّت فرهنگى ، اقتصادى ، اجتماعى و ديگر جوانب شهر و مردم خراسان مطالبى را مطرح نمود مثل آن كه مدّت ها در خراسان بوده و تازه از آن جا آمده است .  
  
پس از گذشت ساعتى ، حضرت فرمود: اى سهل ! بلند شو، برو ببين در تنور چه خبر است .  
  
همين كه سهل كنار تنور آمد، ديد هارون مكّى چهار زانو روى آتش ها نشسته است ، پس از آن امام عليه السلام به هارون اشاره نمود و فرمود: بلند شو بيا؛ و هارون هم از تنور بيرون آمد.  
  
بعد از آن ، حضرت خطاب به سهل خراسانى كرد و اظهار داشت : در خراسان شما چند نفر مخلص مانند اين شخص - هارون كه مطيع ما مى باشد - پيدا مى شود؟  
  
سهل پاسخ داد: هيچ ، نه به خدا سوگند! حتّى يك نفر هم اين چنين وجود ندارد.  
  
امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: اى سهل ! ما خود مى دانيم كه در چه زمانى خروج و قيام نمائيم ؛ و آن زمان موقعى خواهد بود، كه حدّاقلّ پنج نفر هم دست ، مطيع و مخلص ما يافت شوند، در ضمن بدان كه ما خود آگاه به تمام آن مسائل بوده و هستيم .(6)

1. آمرزش گناه دوست و مخالف

مرحوم راوندى در كتاب خرايج و جرائح خود آورده است :  
  
امام محمّد باقر به همراه فرزندش امام جعفر صادق عليهما السلام جهت انجام مراسم حجّ وارد مكّه مكّرمه شدند.  
  
در مسجدالحرام نزديك كعبه الهى نشسته بودند، كه شخصى وارد شد و اظهار داشت : سؤ الى دارم ؟  
  
امام باقر عليه السلام فرمود: از فرزندم ، جعفر سؤ ال كن .  
  
آن مرد خطاب به حضرت صادق عليه السلام كرد و گفت : سؤ الى دارم ؟  
  
حضرت فرمود: آنچه مى خواهى سؤ ال كن .  
  
آن مرد گفت : تكليف كسى كه گناهى بزرگ مرتكب شده است ، چيست ؟  
  
حضرت فرمود: آيا در ماه مبارك رمضان از روى عمد و بدون عذر روزه خوارى نموده است ؟  
  
گفت : گناهى بزرگ تر انجام داده است .  
  
حضرت فرمود: آيا در ماه مبارك رمضان زنا كرده است ؟  
  
آن مرد اظهار داشت : ياابن رسول اللّه ! گناهى بزرگ تر از آن را مرتكب شده است .  
  
حضرت فرمود: آيا شخص بى گناهى را كشته است ؟  
  
گفت : از آن هم بزرگ تر.  
  
پس از آن صادق آل محمّد عليهم السلام فرمود: چنانچه آن از شيعيان و دوستداران اميرالمؤ منين امام علىّ عليه السلام باشد، بايد به زيارت كعبه الهى برود و توبه نمايد؛ و سپس قسم ياد كند كه ديگر مرتكب چنان گناهى نشود؛ ولى اگر از مخالفين و معاندين باشد راه پذيرش توبه براى او نيست .  
  
آن مرد گفت : خداوند، شما فرزندان فاطمه زهراء عليها السلام را مورد رحمت خويش قرار دهد، من اين چنين جوابى را از رسول خدا صلى الله عليه و آله نيز شنيده ام .  
بعد از آن ، از محضر مقدّس آن بزرگواران خداحافظى كرد و رفت .  
  
امام محمّد باقر عليه السلام به فرزندش فرمود: همانا اين شخص ، حضرت خضر عليه السلام بود، كه خواست تو را به مردم معرّفى نمايد.(7)

1. عدالت در علاقه و محبّت زنان

روزى ابن ابى العوجاء از هشام بن حكم - كه هر دو از شاگردان امام جعفر صادق عليه السلام هستند، پرسيد: آيا خداوند متعال حكيم و به همه امور و مسائل دانا است ؟  
پاسخ داد: آرى ، او حكيم ترين و داناترين حكيمان و عالمان است .  
  
پرسيد: آيه قرآن فانكحوا ماطاب لكم من النّساء مثنى و ثلاث و رباع فإ ن خفتم ...(8) كه مى فرمايد: آنچه از زنان مورد علاقه شما قرار گيرد مى توانيد تا چهار زن ازدواج نمائيد و اگر نتوانستيد بين آن ها عدالت نمائيد، به يك نفر اكتفا كنيد، آيا ضرورى و حتمى است ؟  
  
هشام گفت : بلى ، سپس پرسيد: پس اين آيه قرآن ولن تستطيعوا اءن تعدلوا بين النّساء...(9) كه مى فرمايد: هرگز نخواهيد توانست بين زنان به عدالت رفتار نمائيد، آيا با آيه قبل منافات ندارد؟  
  
اگر خداوند، حكيم است ؛ پس چرا دو سخن مخالف و ضدّ يكديگر در يك موضوع ايراد مى نمايد؟  
  
هشام از دادن پاسخ صحيح ساكت ماند؛ و سريع به سمت منزل امام صادق عليه السلام حركت نمود و چون به مدينه رسيد و بر آن حضرت وارد گرديد، امام عليه السلام فرمود: چه عجب ، الا ن كه موقع حجّ نيست ، چطور اين جا آمده اى ؟!  
  
هشام گفت : به جهت يك مشكل علمى كه ابن ابى العوجاء از من سؤ ال نمود و نتوانستم جواب آن را بگويم ، به حضور شما آمدم ؛ و سپس داستان را به طور مشروح براى حضرت تعريف كرد.  
  
حضرت فرمود: در رابطه با آيه اوّل ، مقصود مصارف و مخارج زن مى باشد يعنى اگر امكانات مالى برايتان فراهم بود و مايل بوديد، مى توانيد تا چهار زن را ازدواج نمائيد؛ وگرنه بيش از يكى حقّ نداريد.  
  
و امّا نسبت به دوّمين آيه قرآن ، مقصود علاقه و محبّت است ، كه امكان ندارد مردى نسبت به تمام همسران خود يك نوع ابراز علاقه و محبّت داشته باشد.  
بنابراين در اين جهت ، رعايت عدالت امكان ندارد، برخلاف آيه اوّل كه امكان عدالت هست و مى توان براى هر كدام يك نوع لباس ، منزل ، خوراك و... تهيّه و در اختيار آن ها قرار داد.  
  
بعد از آن هشام از حضرت صادق عليه السلام خداحافظى كرد و چون نزد ابن ابى العوجاء آمد و جواب حضرت را بازگو نمود، ابن ابى العوجاء گفت : به خدا قسم ! اين جواب از خودت نمى باشد.(10)

1. اهمّيت ديدار خويشاوندان

مرحوم شيخ طوسى در كتاب خود حكايت نموده است :  
  
روزى منصور دوانيقى امام صادق عليه السلام را به دربار خود احضار كرد، هنگامى كه حضرت وارد شد، كنار منصور - كه برايش محلّى در نظر گرفته شده بود - نشست .  
  
پس از آن ، منصور دستور داد تا فرزندش مهدى را بياورند؛ و چون آمدن مهدى مقدارى به تاءخير افتاد، منصور با تهديد گفت : چرا مهدى نيامد؟  
  
اطرافيان در پاسخ گفتند: همين الا ن خواهد آمد.  
  
هنگامى كه مهدى وارد مجلس شد، خود را آراسته و خوشبو كرده بود؛ منصور خطاب به امام صادق عليه السلام كرد و اظهار داشت :  
  
ياابن رسول اللّه ! حديثى را پيرامون ديدار و رسيدگى به خويشان برايم گفته اى ، دوست دارم آن حديث را تكرار فرمائى تا فرزندم ، مهدى نيز بشنود.  
  
حضرت صادق آل محمّد صلوات اللّه عليهم فرمود: اميرالمؤ منين علىّ عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: چنانچه مردى با يكى از خويشان خود صله رحم نمايد و از عمرش سه سال بيشتر باقى نباشد، خداوند متعال آن را به مدّت سى سال طولانى مى نمايد؛ و اگر قطع صله رحم نمود و سى سال از عمرش باقى بود، خداوند آن را سه سال مى گرداند.  
  
منصور گفت : اين حديث خوب بود؛ ولى قصد من آن نبود، حضرت فرمود: بلى ، پدرم از اميرالمؤ منين علىّ عليه السلام و او از رسول خدا صلى الله عليه و آله روايت نمود: صله رحم سبب عمران و آبادى خانه و زندگى است ؛ و نيز موجب افزايش عمر خواهد بود، گرچه از خوبان نباشد.  
  
منصور گفت : اين خوب بود، ولى منظورم حديث ديگرى است .  
  
امام جعفر صادق عليه السلام فرمود: پدرم باقرالعلوم از پدرش زين العابدين و او از پدرش سيّدالشّهداء، از اميرالمؤ منين علىّ عليهم السلام و او از رسول خدا صلى الله عليه و آله حديثى را نقل كرده است ، كه فرمود:  
  
صله رحم بازخواست شب اوّل قبر و محاسبات قيامت را آسان مى گرداند؛ و دل مرده را با از بين بردن كينه ها و حسادت ها و ناراحتى ها زنده و شاداب مى نمايد.  
در اين هنگام منصور گفت : آرى ، منظورم همين حديث بود.(11(

1. فضيلت ميهمان بر ميزبان

محمّد بن قيس حكايت كند:  
  
روزى در محضر مبارك امام جعفر صادق عليه السلام نام گروهى از مسلمانان به ميان آمد و من گفتم : سوگند به خدا، من شب ها شام نمى خورم ، مگر آن كه دو يا سه نفر از اين افراد با من باشند؛ و من آن ها را دعوت مى كنم و مى آيند در منزل ما غذا مى خورند.  
  
امام صادق عليه السلام به من خطاب كرد و فرمود: فضيلت آن ها بر تو بيشتر از فضيلتى است ، كه تو بر آن ها دارى .  
  
اظهار داشتم : فدايت شوم ، چنين چيزى چطور ممكن است ؟!  
  
در حالى كه من و خانواده ام خدمتگذار و ميزبان آن ها هستيم ؛ و من از مال خودم به آن ها غذا مى دهم ؛ و پذيرائى و انفاق مى نمايم !!  
  
حضرت صادق عليه السلام فرمود: چون هنگامى كه آن ها بر تو وارد مى شوند، از جانب خداوند همراه با رزق و روزى فراوان ميهمان تو مى گردند و زمانى كه خواستند بيرون بروند، براى تو رحمت و آمرزش به جا خواهند گذاشت .(12(

1. چاره جوئى قبل از حادثه

قتبه اعشى - كه يكى از دوستان امام صادق جعفر عليه السلام - است ، گويد:  
  
روزى از روزها يكى از كودكان آن حضرت مريض شده بود، و من به قصد عيادتش حركت كردم ، حضرت را جلوى منزلش اندوهگين و غمناك ديدم .  
  
عرضه داشتم : ياابن رسول اللّه ! فدايت شوم ، حال فرزندت چگونه است ؟  
  
حضرت فرمود: با همان حالتى كه بوده است ، هنوز مريضى و ناراحتى او بر همان حالت ادامه دارد.  
  
بعد از آن ، حضرت سريع به داخل منزل خود رفت ؛ و چون ساعتى گذشت از منزل بيرون آمد در حالتى كه چهره اش باز و غم و اندوه در آن حضرت احساس نمى شد.  
فكر كردم كه بحمداللّه حال كودك بهبود يافته است ، لذا سؤ ال كردم : اى مولايم ! بفرمائيد حال كودك چگونه است ؟  
  
فرمود: راهى را كه مى بايست برود، رفت .  
  
عرض كردم : قربانت گردم ، در آن هنگامى كه كودك زنده و مريض حال بود، شما را غمگين و محزون مشاهده كردم ؛ ولى اكنون كه او وفات يافت ، شما را در حالتى ديگر مشاهده مى كنم ؟!  
  
حضرت فرمود: اى قتبه ! ما خانواده اى هستيم كه قبل از ورود بلا و مصيبت چاره انديشى مى نمائيم ؛ ولى زمانى كه مصيبت اتفاق افتاد و واقع گرديد تسليم قضا و قدر الهى مى باشيم و راضى به رضاى او هستيم ، بنابر اين ديگر ناراحتى و اندوه معنائى ندارد.(13(  
  
و به دنباله همين روايت آمده است ، كه حضرت فرمود: ما اهل بيت رسالت ، همچون ديگران دوست داريم كه خود و خانواده و اموالمان سالم باشد؛ امّا هنگامى كه اراده خداوند و قضا و قدر او فرا رسد، تسليم امر حقّ گشته و راضى به مشيّت الهى او هستيم .

1. گناه بى اعتنائى سواره

طبق روايتى كه در كتاب هاى معتبر وارد شده است :  
  
در يكى از سال ها امام صادق عليه السلام به همراه بعضى از اصحاب و دوستان خود، براى انجام مناسك حجّ خانه خدا، به سوى مكّه معظّمه حركت كردند.  
  
در مسير راه ، جهت استراحت در محلّى فرود آمدند، آن گاه حضرت به بعضى از افراد حاضر فرمود: چرا شما ما را سبك و بى ارزش ‍ مى كنيد؟  
  
يكى از افراد - كه از اهالى خراسان بود و در آن مجلس حضور داشت - از جا برخاست و گفت : ياابن رسول اللّه ! به خداوند پناه مى بريم از اين كه خواسته باشيم به شما بى اعتنائى و توهينى كرده و يا دستورات شما را عمل نكرده باشيم .  
  
حضرت صادق عليه السلام فرمود: چرا، تو خودت يكى از آن اشخاص ‍ هستى .  
  
آن شخص گفت : پناه به خدا، من هيچ جسارت و توهينى نكرده ام .  
  
حضرت فرمود: واى بر حالت ، در بين راه كه مى آمدى در نزديكى جُحفه ، تو با آن شخصى كه مى گفت : مرا سوار كنيد و با خود ببريد، چه كردى ؟  
  
و سپس حضرت افزود: سوگند به خدا، تو براى خود كسر شأن دانستى ؛ و حتّى سر خود را بالا نكردى ؛ و او را سبك شمردى و با حالت بى اعتنائى از كنار او رد شدى .  
  
و سپس حضرت در ادامه فرمايش خود افزود: هركس به يك فرد مؤ من بى اعتنائى و بى حرمتى كند، در حقيقت نسبت به ما بى اعتنائى كرده است ؛ و حرمت و حقّ خدا را ضايع كرده است .(14)

1. كنار هر نفر يك نان

مُعلّى بن خُنيس - كه يكى از اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام و از راويان حديث است - حكايت كند:  
  
در شبى تاريك و بارانى امام صادق عليه السلام از منزل خارج شد و به سوى محلّه بنى ساعده روانه گشت ، من نيز به دنبال آن حضرت حركت كردم .  
  
در بين راه ، چيزى از دست آن حضرت روى زمين افتاد، فرمود: خداوندا! آن را به ما باز گردان .  
  
من جلو رفتم و سلام كردم ، حضرت پس از جواب سلام ، اظهار داشت : مُعلّى هستى ؟  
  
عرض كردم : بلى ، فدايت شوم .  
  
فرمود: در همين دور و بر دقّت كن و دستى روى زمين بكش ، اگر چيزى پيدا كردى ، آن را بردار و به من بده .  
  
مُعلّى گويد: مقدارى تفحّص كردم و روى زمين را جستجو نمودم تا آن كه زنبيلى را يافتم كه داخل آن نان بود، آن را برداشتم و تحويل امام صادق عليه السلام دادم و عرض كردم : اى مولاى من ! اجازه بفرمائيد من آن را حمل كنم و همراه شما بياورم ؟  
  
حضرت فرمود: خير، من خودم براى اين امر سزاوارترم ؛ وليكن اگر مايل باشى مى توانى با من همراهى كنى .  
  
مُعلّى گفت : من نيز همراه امام صادق عليه السلام حركت كردم تا آن كه به محلّه بنى ساعده رسيديم ، افرادى را در آن جا ديدم كه خوابيده بودند.  
  
حضرت به هر يك از آن افراد كه مى رسيد، يك قرص نان از درون زنبيل برداشته و كنار او مى گذاشت ؛ و به همين منوال تا آخرين نفر به هر كدام يك قرص نان داد؛ و سپس با هم برگشتيم .  
  
در بين راه ، به حضرت عرض كردم : ياابن رسول اللّه ! آن ها كه متوجّه نشدند و شما را نشناختند؟!  
  
فرمود: خير، اگر مى خواستم متوجّه شوند، بايد نمك هم برايشان مى آوردم ؛ و سپس افزود: خداوند امور همه چيزها را از جهت محاسبه ، در اختيار ملائكه قرار داده است مگر صدقه را، كه مستقيما خودش آن را تحويل مى گيرد و مورد محاسبه و پاداش قرار مى دهد.  
  
پس از آن فرمود: پدرم امام محمّد باقر عليه السلام هرگاه صدقه اى به فقير مى داد، آن را در دست فقير مى گذاشت و دست خود را مى بوسيد؛ چون صدقه قبل از آن كه به دست سائل و فقير برسد، مورد توجّه خداوند قرار خواهد گرفت .(15)

1. بخشنده و مخلص گمنام

ابوجعفر خثعمى - كه يكى از اصحاب امام جعفر صادق عليه السلام است - حكايت كند:  
  
روزى حضرت صادق عليه السلام كيسه اى كه مقدار پنجاه دينار پول در آن بود، تحويل من داد و فرمود: اين ها را تحويل فلان سيّد بنى هاشم بده ؛ و به او نگو توسّط چه كسى ارسال شده است .  
  
خثعمى گويد: هنگامى كه نزد آن شخص تهى دست رسيدم و كيسه پول را تحويل او دادم ، پرسيد: اين پول از طرف چه كسى براى من فرستاده شده است ؟!  
و سپس گفت : خداوند جزاى خيرش دهد. صاحب اين كيسه ، هر چند وقت يك بار، مقدار پولى را براى ما مى فرستد و ما زندگى خود را با آن تاءمين و سپرى مى كنيم ؛ وليكن جعفر صادق با آن همه ثروتى كه دارد، توجّهى به ما ندارد و چيزى براى ما نمى فرستد، و هرگز به ياد ما فقراء نيست .(16)  
  
(معناى داشتن اخلاص و رياكار نبودن همين است ، كه انسان نزد خداوند شناخته شود، نه اين كه براى خدا شريك قرار دهد).  
  
همچنين آورده اند:  
شخصى خدمت امام جعفر صادق عليه السلام شرفياب شد و به حضور حضرتش عرضه داشت : ياابن رسول اللّه ! پسرعمويت به شما ناسزا گفته است و نسبت به شما بدگوئى مى كند.  
  
پس از آن كه آن شخص سخن چين حرفش تمام شد، حضرت به كنيز خود فرمود تا اندكى آب ، براى وضو بياورد؛ و چون وضو گرفت و شروع به خواندن نماز نمود، آن مرد گمان كرد كه حتما حضرت صادق عليه السلام براى پسرعمويش نفرين خواهد كرد؛ ولى برخلاف تصوّر او، هنگامى كه امام عليه السلام دو ركعت نماز خواند، دست به دعا برداشت و براى پسرعموى خود چنين دعا نمود:  
  
اى پروردگار من ! اين حقّ من است و من او را بخشيدم ؛ و تو جود و كرمت از من بيشتر مى باشد، او را ببخش و به واسطه اين عملش مجازاتش مگردان ، با شنيدن اين دعا تعجّب آن مرد سخن چين برانگيخته شد؛ و با شرمندگى از جاى خود برخاست و رفت .(17)

1. يش بينى از فرقه اسماعيليّه

زرارة بن اعين حكايت كند:  
  
روزى به منزل امام جعفر صادق عليه السلام وارد شدم ، فرزندش حضرت موسى كاظم عليه السلام را در كنارش ديدم و جلوى ايشان جنازه اى - كه روى آن پوشيده بود - قرار داشت .  
  
امام صادق عليه السلام فرمود: داود رقّى ، حمران و ابو بصير را بگو كه نزد من آيند.  
  
در همين بين مفضّل بن عمر - دربان حضرت - وارد شد و من براى انجام ماءموريّت بيرون رفتم ؛ و پس از ساعتى به همراه آن افراد حضور امام عليه السلام بازگشتم و مردم مرتّب به منزل حضرت رفت و آمد مى كردند.  
  
امام صادق عليه السلام جلو آمد و در حضور جمعيّت - كه حدود سى نفر بودند - خطاب به داود رقّى كرد و فرمود: پارچه را از روى صورت فرزندم ، اسماعيل برطرف نما.  
سپس اظهار داشت : اى داود! اسماعيل زنده است ، يا مرده ؟  
  
داود پاسخ داد: او مرده است .  
  
بعد از آن ، افراد يكى پس از ديگرى مى آمدند و صورت اسماعيل را مى ديدند و حضرت همان سؤ ال را از آنان مى پرسيد؛ و آنان مى گفتند: او مرده و از دنيا رفته است .  
  
آن گاه حضرت فرمود: خدايا! تو شاهد بر اقرار اين افراد باش ؛ و سپس ‍ دستور داد تا جنازه اسماعيل را غسل داده و كفن نمايند.  
  
و چون فارغ شدند، فرمود: اى مفضّل ! صورتش را باز كن و پس از آن سؤ ال نمود: آيا او مرده است ، يا زنده ؟  
  
و مفضّل گفت : او مرده است ، حضرت اظهار داشت : خداوندا! تو شاهد باش .  
  
و سپس جنازه را جهت دفن حمل كردند؛ و هنگامى كه جنازه را در قبر نهادند، امام عليه السلام جلو آمد و به مفضّل فرمود: صورتش را باز كن تا تمام افراد ببينند كه او زنده است ، يا مرده ؟  
  
و همگى شهادت دادند بر اين كه او مرده است .  
  
آن گاه حضرت همچنين فرمود: خداوندا! تو شاهد بر گفته آن ها باش ، اى افراد حاضر! شاهد و گواه باشيد كه به زودى گروهى به وسيله اسماعيل راه باطل را برگزينند و گويند كه او زنده است ؛ و امام و پيشوا خواهد بود.  
  
آنان بدين وسيله مى خواهند نور خدا را خاموش كنند و در مقابل خليفه و حجّت خدا يعنى ؛ فرزندم ، موسى كاظم موضع بگيرند، وليكن خداوند متعال نور خويش را به اتمام مى رساند، گرچه مشركان و بدخواهان نخواسته باشند.  
  
و همين كه خاك ها را داخل قبر ريختند، حضرت جلو آمد و اظهار داشت : چه كسى درون اين قبر زير خاك پنهان گشت ؟  
  
همگى گفتند: ياابن رسول اللّه ! فرزند شما اسماعيل بود، كه پس از غسل و كفن در اين قبر دفن گرديد.  
  
و در پايان مراسم تدفين ، براى آخرين بار حضرت فرمود: خدايا! تو شاهد و گواه باش ؛ و سپس دست حضرت موسى كاظم عليه السلام را گرفت و اظهار داشت : اين فرزندم خليفه بر حقّ است ، بدانيد كه حقّ با او و نيز او با حقّ است ؛ و حقّ از نسل او خواهد بود تا هنگامى كه وارث زمين - يعنى ولىّ عصر، امام زمان (عجّل اللّه تعالى فرجه الشريف )، آشكار گردد.(18)

پى‏نوشتها:

1- بحارالا نوار: ج 2، ص 295، ح 14، به نقل از علل الشّرايع .  
2- بحارالا نوار: ج 47، ص 218، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب : ج 3، ص 379.  
3- اختيار معرفة الرّجال : ص 289، ح 508.  
4- سوره اسراء: 6  
5- نوادرالمعجزات طبرى : ص 146، ح 15، مدينة المعاجز: ج 5، ص 302، ح 1633، دلائل الا مامة : ص 294، ح 249.   
6- بحارالا نوار: ج 47، ص 123، ح 176، به نقل از مناقب ابن شهرآشوب .  
7- بحارالا نوار: ج 47، ص 21، ح 20.  
8- سوره نساء: آيه 3.  
9- سوره نساء: آيه 129.  
10- اعيان الشّيعة : ج 1، ص 662.  
11- امالى شيخ طوسى : ص 316، بحارالا نوار: ج 47، ص 163، ح 3.  
12- محجّة البيضاء: ج 3، ص 33.  
13- اعيان الشّيعة : ج 1، ص 664، بحارالا نوار: ج 47، ص 268، ح 39، و ص 18، ح 7 با مختصر تفاوت .  
14- كافى : ج 8، ص 88، ح 73، وسائل الشّيعة : ج 12، ص 272، ح 1.  
15- بحارالا نوار: ج 93، ص 6 125 و ص 8 127 و ج 47، ص 20، ح 17.  
16- أ مالى شيخ طوسى : ج 2، ص 290.  
17- جامع الا حاديث الشّيعة : ج 7، ص 457، ح 36.  
18- بحارالا نوار: ج 48، ص 21، ح 32، غيبة نعمانى : ص 179.